

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصتم 95/11/30

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث در رابطه با تقیه بود؛ ما از دیدگاه قرآن، سنت و اقوال بزرگان؛ مطالبی را به طور مفصل بیان کردیم. در پایان به سیره مسلمین رسیدیم و مطالبی در این زمینه بیان کردیم. همچنین بحث خلق قرآن مطرح شد که در حقیقت اوج عمل به تقیه در قضیه خلق قرآن بود.

مورد زیبایی وجود دارد که آقای «ذهبی» در کتاب «سیر أعلام النبلاء» جلد ۱۷ صفحه ۵۰۷ در رابطه با «علی بن موسی سمسار دمشقی» نقل می‌کند. که ایشان همواره در تقیه زندگی می‌کرد و از ضرر خوف بر جانس برحذر بود. ایشان اظهار تشیع می‌کرد و خود را شیعه می‌نامید. «ذهبی» درباره او می‌گوید:

«ولعل تشیعه کان تقیة لا سجية»

اینکه می‌گفت من شیعه هستم از روی تقیه است، نه از روی اعتقاد.

«فإنه من بیت الحدیث»

زیرا او از خانواده حدیث است.

کسی که از خانواده حدیث باشد که شیعه نمی‌شود!!

«ولکن غلت الشام فی زمانه بالرفض بل ومصر والمغرب بالدولة العبيدية بل والعراق وبعض العجم بالدولة البويهية واشتد البلاء دهرا»

در زمان او در شام که مدتی مرکز ناصبی‌ها بود، رافضی‌ها روی کار آمدند. در مصر و مغرب در دولت عبیدیه و همچنین در عراق و بعضی از کشورهای عجم دولت آل بویه به وجود آمد و مدتی بلای رافضه عالم‌گیر شده بود.

«وشمخت الغلاة بأنفها»

غالیان برای مردم فخر می‌فروختند و با افتخار زندگی می‌کردند.

«وتواخی الرفض والاعتزال حينئذ والناس على دين الملك نساء الله السلامة في الدين»

رافضی‌ها و معتزله کاملاً روی کار آمده بودند و حکومت در دست این‌ها بود.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر:

مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج

۱۷، ص ۵۰۷، باب ۳۲۸ ابن السمسار

اینکه می‌گویند در مغرب دولت عبیدیه روی کار آمده بودند. مراد از دولت عبیدیه همان دولت فاطمیه یا خلافت فاطمیه یا دولت عبیدیه است که در حقیقت یکی از دولت‌های مذهب شیعی بر مبنای دولت اسماعیلی بود.

آن‌ها بنیانگذار الأزهري بودند و کارهای خیلی زیادی در مصر و شمال آفریقا انجام دادند. از این جهت به این افراد عبیدیه می‌گویند که بنیانگذار آن‌ها «عُبیدالله المهدي بالله» بوده است.

این افراد کارهای زیادی انجام دادند، تا اینکه زمان «صلاح الدین ایوبی» که جنایتکاری بزرگ بود، فرا رسید. البته متأسفانه اهل سنت از او تجلیل می‌کنند و از او به عنوان «مصلح» نام می‌برند. در حالی که کشت و کشتاری که «صلاح الدین ایوبی» به راه انداخت در تاریخ بی‌سابقه یا کم سابقه بود!!

تنها اقدامی که از او یاد می‌کنند این بود که می‌گویند او بیت المقدس را از دست صلیبی‌ها گرفت؛ در حالی که همین باعث شد که مسیحیت در کشورهای اسلامی مرتکب جنایات بیشتری شدند و خود صلاح الدین هم، هرجایی که رسید کتابخانه‌های شیعه را نابود کرد! در لبنان کتابخانه‌های شیعه را غارت و نابود کردند و سربازان او از جلد چرم کتاب‌های شیعه برای خودشان چکمه و کفش درست می‌کردند!!!

دولت فاطمیه در آن زمان آبادانی زیادی برای شیعه و حتی برای اهل سنت داشتند و زحمات زیادی کشیدند. از جمله اقدامات فاطمیه، دانشگاه الأزهر است که به عنوان یک مرکز فخر اهل سنت از آن یاد می‌شود، و همچنین صدها اقدام دیگر مانند الأزهر انجام دادند.

یکی از موضوعاتی که بنده توصیه می‌کنم دوستان حتماً روی آن کار کنند تا بتوانند مقاله خوبی بنویسند، جنایات «صلاح الدین ایوبی» در طول تاریخ بوده است. این مسئله یکی از مسائل حساس و اساسی و از موارد اختلافی ما و اهل سنت می‌باشد.

این مبحث یکی از مباحث حساس و اساسی و از موارد اختلافی ما و اهل سنت است. اهل سنت زمانی که از «صلاح الدین ایوبی» نام می‌برند، او را تجلیل و تقدیس و ثناء می‌گویند. حال آنکه او تنها یک جنایتکار بوده است و غیر از این چیز دیگری نبوده است.

مراد از «بویه» هم این است که در قرن چهارم هجری عده‌ای بر ایران مخصوصاً قسمت شمال و دیلم مسلط شدند که منصوب به «ابو شجاع بویه» بوده است، به همین جهت آن‌ها را بویه می‌گویند. این افراد مدت زیادی حکومت نکردند، اما به دلیل اینکه منتسب به شیعه بودند، همواره از دیدگاه اهل سنت به عنوان یک حکومت باطل معرفی می‌شوند!

در هر صورت؛ «علی بن موسی سمسار دمشقی» ادعا می‌کرد که من شیعه هستم، اما «ذهبی» می‌گفت: به خاطر اینکه در آن زمان در منطقه شام و دیگر مناطق، مذهب شیعه گسترش پیدا کرده بود و شیعیان حکومت می‌کردند، او از ترس جاننش، خود را شیعه معرفی می‌کرد!

همچنین در رابطه با «علی بن عیسی رمانی» که گفته شده است:

«أظهر التشيع حذرا و تقية»

سپس قول «ابن ندیم» را نقل می‌کند که مصنفات «علی بن عیسی رمانی» که در شیعه تصنیفات و تألیفاتی دارد، می‌گوید:

«وإنما صنفها تقية»

کتبی که ایشان نوشته است، از روی تقیه نوشته است.

«لأجل انتشار مذهب التشيع في ذلك الوقت»

در آن زمان مذهب تشیع گسترش پیدا کرده بود.

لسان المیزان، اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار النشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثالثة، تحقیق: دائرة المعارف النظامية - الهاند - ج

۴، ص ۲۴۸، شماره ۶۷۴

این موارد نمونه‌هایی در رابطه با بحث تقیه بود. نکته دیگری که در اینجا وجود دارد، این است که «قرطبی» متوفای ۶۷۱ هجری در رابطه با:

(وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ)

سوگند به دو سرزمین (انبیاء خیز) شام و بیت المقدس (یا قسم به انجیر و زیتون).

سوره تین (۹۵): آیه ۱

می‌گوید: «ابن عربی» گفته است که خداوند عالم بر بشر به خاطر انجیر و زیتون منت گذاشته است؛

«فإنه مقتات مدخر»

این موارد جزو غذاهای ذخیره شده است.

به عبارت دیگر «مقتات» جزو قوت و هزینه‌های خوراکی زندگی است. او در ادامه می‌گوید:

«فلذلك قلنا بوجوب الزكاة فيه»

ما معتقدیم که در انجیر و زیتون باید زکات داده بشود.

«وإنما فرّ كثير من العلماء من التصريح بوجوب الزكاة فيه تقيه جور الولاة»

تعدادی از علما بخاطر ظلم والیان و حاکمان از تصریح به وجوب زکات در انجیر فرار کردند.

«فإنهم يتحاملون في الأموال الزكائية فيأخذونها مغرماً»

وقتی که می‌گفتند در انجیر و زیتون زکات قرار دارد، حکومتیان می‌گفتند: اگر زکات دارد، زکات به ما می‌رسد.

أحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن عبد الله ابن العربي، دار النشر: دار الفكر للطباعة والنشر -

لبنان، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ج ۴، ص ۴۱۳، سورة التين فيها خمس آيات الآية الأولى

آن‌ها ادعا می‌کردند که شما باید زکات اموال خود را به ما بدهید؛ بنابراین آن‌ها از ترس اینکه حکومتی‌ها از مردم به زور اموالشان را نگیرند و تصرف نکنند، از فتوا دادن به وجوب، در مورد چیزی که زکات در آن واجب بود خودداری می‌کردند.

اگر چنانچه این قضیه در مورد شیعه صورت بگیرد، آقایان اهل سنت آسمان و زمین را به هم می‌بافند. ولی به صراحت می‌گویند:

«فَرَّ كَثِيرٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ مِنَ التَّصْرِيحِ بِوَجُوبِ الزَّكَاةِ»

آن‌ها معتقدند هر آذوقه‌ای که به عنوان ذخیره غذایی و قوت زندگی در خانه‌ها باشد، زکات آن واجب است. این موارد نمونه‌هایی از تقیه مسلمین در طول تاریخ بود.

### تقیه در نظر عقل عقلا

اما تقیه را در نظر عقل عقلا بررسی می‌کنیم. بر فرض ما نه آیه‌ای داشته باشیم، نه حدیثی داشته باشیم و نه سیره صحابه و تابعین و نه سیره مسلمین را داریم.

اصلاً می‌خواهیم ببینیم که آیا تقیه از منظر عقل و منطق صحیح است یا صحیح نیست؟! زمانی که ما ثابت کردیم که تقیه یک مسئله عقلی است، می‌گوییم: «**كلما حکم به العقل، حکم به الشرع**»!! در اینجا ما نکاتی را آوردیم که عزیزان باید به آن خوب دقت کنند.

**نکته اول** این است که هر عاقل و صاحب عقلی این مسئله را درک می‌کند که دفع ضرر محتمل واجب است و در آن شکی نیست. تمام عقلای عالم بر این مسئله اتفاق نظر دارند. در طول تاریخ هم سیره عقلا بر این است که ضررهای محتمل را دفع کنند و آنچه موجب سلامتی و امنیت و نجات است را جلب کنند.

با توجه به این مقدمه می‌بینیم که در قضیه تقیه، کاملاً ضرر محتمل و ترس از ضرر وجود دارد، زمانی که ترس از ضرر می‌باشد، در اینجا هیچ شک و شبهه‌ای نیست که ما وقتی احتمال عقلایی ضرر می‌دهیم، عقل حکم می‌کند از چیزی که ضرر دارد اجتناب کنیم. همچنین عقل حکم می‌کند به چیزی که مایه سلامتی و امنیت ماست اقدام کنیم.

حال اگر در جایی دست بسته نماز نخواندن من احتمال ضرر دارد و یا طبق اهل سنت وضو نگرفتن ضرر دارد، عقل من حکم می‌کند که ضرر محتمل را دفع کنم و به خاطر این چنین کاری را انجام بدهم.

البته این مسئله را بیان کردیم که در رابطه با بحث تقیه، مسئله دفاع از شریعت و دفاع از دین کاملاً جداست. یک مرتبه ضرر برای ما وجود دارد، اما متحمل شدن این ضرر، موجب تقویت و بقای دین خواهد بود. در اینجا دیگر مسئله دفع ضرر محتمل مطرح نیست!!

همان طور که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می‌فرماید:

**«ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی یا سیوف خذینی»**

اگر دین جز به قتل من مستقر نمی‌شود، ای شمشیرها مرا دریا بید که با ریختن خون من دین باقی بماند.

**الصحيح من سيرة النبي الأعظم؛ السيد جعفر مرتضى العاملی؛ ج ۳؛ ص ۲۳۶**

زمانی در جامعه‌ای قرار داریم که هم شیعه و هم اهل سنت حضور دارند. روحانی در آنجا وارد می‌شود و شروع به دست بسته نماز خواندن می‌کند. همین دست بسته نماز خواندن باعث می‌شود که تعدادی از جوانان شیعه در عقیده خود متزلزل شوند و مسئله فقهی شیعی زیر سؤال برود. در این زمان دیگر نمی‌توانیم بگوییم به خاطر حفظ جان یا ضرر محتمل چنین کاری کردم.

همچنین وضو گرفتن در جایی که موجب تزلزل اعتقاد عده‌ای باشد یا تقویت اعتقاد عده‌ای دیگر باشد، در آنجا دیگر بحث ضرر محتمل معنا ندارد.

بنابراین در دوران امر بین حفظ جان یا حفظ شریعت؛ شک و ریبی وجود ندارد که حفظ شریعت مقدم بر حفظ جان است. به عنوان نمونه می‌توان به اقدامات ائمه طاهرین (علیهم السلام) و امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد.

با توجه به این، می‌توانیم ادعا کنیم که مسئله تقیه‌ای که شارع مقدس آن را بیان کرده است، مسئله تأسیسی نیست؛ بلکه مسئله امضائی است.

به بیان دیگر عقلاً قبل از آنکه شریعتی باشد، بر وجوب تقیه حکم کردند و شارع مقدس هم این حکم عقلاً را امضاء کرده است. این مسئله همانند قبح عقاب بلا بیان یا همانند قبح ظلم یا قبح اخذ مال مردم به ظلم یا بحث اقامه عدل می‌باشد.

در تمام این موارد قبل از اینکه شارع مقدس حکم کند، عقل حکم کرده است. حکم شرع بر این موارد کاشف از این است که این حکم، حکم تأسیسی نیست و امضائی است.

**پرسش:**

حکم، حکم امضائی است؛ اما تعیین محدوده هم هست. شارع تا حدی به ما اجازه می‌دهد و بیش از آن را دیگر به ما اجازه نخواهد داد.

**پاسخ:**

ما در مورد اصل تقیه بحث می‌کنیم و کاری به محدوده نداریم. اصل تقیه در مورد اینکه دفع ضرر محتمل برای انسان لازم است یا لازم نیست، این مسئله برای ما کافی است.



حدود ۹۰ یا ۹۵ درصد تقیه‌ها این است و تنها ۵ درصد تقیه‌ها تعارض بین حفظ جان و حفظ شریعت است.

اگر به مواردی که آقایان تقیه را واجب دانستند مراجعه بفرمایید، ۹۵ یا ۹۸ درصد بحث دفع ضرر محتمل است؛ حال ۲ یا ۳ درصد هم در تعارض بین حفظ جان و حفظ شریعت است. در آنجا باز هم عقل حکم می‌کند که الآن من جانم را حفظ کنم، یا شریعت را حفظ کنم. قطعاً عقل می‌گوید: حفظ شریعت مهم است، زیرا بقای نوع بشر به شریعت است. همچنین عقل به فدا کردن یک نفس برای بقای نوع بشر حکم می‌کند و در آنجا هم شکی نیست.

البته عرض کردم موارد دیگری هم داریم که به آن‌ها خواهیم رسید و بیان خواهیم کرد که تقیه در چه مواردی لازم است، در چه مواردی مکروه است و در چه مواردی حرام است. ما فتاوی آقایان شیعه و اهل سنت را هم در این زمینه مطرح خواهیم کرد.

**پرسش:**

سعادت بشر یا بقای بشر منظور شماست!؟

**پاسخ:**

سعادت همان بقای بشر است، زیرا انسان اجتماعی است و باید اجتماعی زندگی کند. اجتماعی زندگی کردن هم بدون شریعت امکان پذیر نیست. حتماً باید قانون یا شریعتی باشد که مردم در سایه آن شریعت هرکسی به حق خودش برسد.

**پرسش:**

انسان غیر مؤمن در قرآن کریم مرده است.

**پاسخ:**

## (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)

و هر کس یک انسان را از مرگ نجات دهد مثل این است که همه را از مرگ نجات داده.

سوره مائده (۵): آیه ۳۲

مشاهده کنید در بعضی از موارد مسائلی در این زمینه وجود دارد. چندی قبل روایتی بیان کردیم که در آن دو برادر را گرفته بودند که یکی از آن‌ها تقیه کرد و دیگری تقیه نکرد.

حضرت فرمودند: شخصی که تقیه کرد از رخصت الهی استفاده کرد و شخصی که تقیه نکرد به شهادت رسید و هردوی این افراد «احدی الحسنین» را انتخاب کردند.

نکته دوم بحثی که در اینجا مطرح شده است به جهت این است که ما خواستیم این بحث را مطرح کنیم که بحث تقیه افزون بر اینکه یک مسئله عقلی است، یک مسئله فطری هم هست. در اینجا اضافه بر بحث عقلی بودن، بحث فطری هم بیان شده است.

## (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)

مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده.

سوره روم (۳۰): آیه ۳۰

همان طور که توجه به طرف خداوند عالم و اعتقاد به خالق، یک امر فطری است، اعتقاد به وجوب دفع ضرر محتمل و جلب منافع محتمل هم، یک مسئله کاملاً فطری است.

حتی افرادی که هنوز عقلشان به کمال نرسیده است یا افرادی که دیوانه هستند و عقل ندارند، اما فطرتاً از مواردی که احتمال ضرر به آن دارند اجتناب می‌کنند و چیزی که فکر می‌کنند برای آن‌ها منفعت دارد را به طرف خودشان جلب می‌کنند؛ بنابراین این مسئله کاملاً روشن است.

نکته سوم که در اینجا مطرح است، این است که تا الآن در مورد این بحث کردیم که تقیه برای حفظ جان است. ما می‌خواهیم مقداری از این حد بالاتر برویم و بگوییم اگر چنانچه در حکومت ظالم و طواغیت، انسان تقیه نکند چه اتفاقی می‌افتد؟!

ظالمین و طواغیت اضافه بر آنکه نسبت به جان مردم تصرف می‌کنند، حتی دین جامعه را هم به خطر می‌اندازند.

اگر چند نفر اصرار کنند بر اینکه شریعت همین است؛ نماز شیعی خواندن در مجتمعی که حکومت با وهابیت است و آن‌ها اصرار دارند بر اینکه جامعه کاملاً جامعه وهابی باشد، فرض کنیم تنها چندین نفر شیعه در آنجا زندگی می‌کنند؛ آن‌ها اگر بخواهند تقیه نکنند چه اتفاقی می‌افتد؟! این شیعیان نه تنها خودشان نابود می‌شوند، بلکه تمام مذهب را در آن جامعه نابود می‌کنند. بنابراین تقیه نکردن چه بسا موجب می‌شود مذهب به خطر بیفتد!!

همچنین تقیه کردن در جامعه کفر سبب می‌شود که با تقیه کردن، این کافر از تعرض به مسلمانان صرف نظر می‌کند. اگر تقیه‌ای در کار نباشد هم مسلمانان را نابود می‌کنند و هم دین را در آن جامعه ریشه‌کن می‌کنند.

یعنی اضافه بر آنکه متعرض جان مسلمانان می‌شوند، شمشیر علیه دین مسلمانان می‌کشند. آن‌ها بعد از اینکه جان مسلمانان را به خطر می‌اندازند، شروع به اقدام بر علیه دین می‌کنند؛ آن‌ها در ادامه، دین و توحید را مورد تعرض قرار می‌دهند.

لذا زمانی که ما تقیه می‌کنیم، به ظاهر جان خود را حفظ می‌کنیم و در واقع حفظ جان ما مقدمه حفظ مذهب و حفظ شریعت و حفظ دین ماست؛ زیرا ظالمین تنها به نابودی جان و مال و ناموس مسلمین اکتفا نمی‌کنند.

ما در اینجا چندین آیه آوردیم که عزیزان به این آیات دقت کنند:

(وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْضُوا مِنْ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ  
الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا)

و چون به سفر می‌روید و بیم آن دارید که کفار شما را گرفتار سازند گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید، چون کفار دشمن آشکار شمایند.

سوره نساء (۴): آیه ۱۰۱

در اینجا کلمه **(يَفْتِنَكُمُ)** آمده است و آن به معنای این است که اگر چنانچه شما نماز خوف را ترک کنید، اضافه از جان شما؛ در میان شما فتنه ایجاد می‌کنند و این موجب نابودی همه شما می‌شود و نابودی همه شما، نابودی دین شما را به دنبال دارد.

البته این **(ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ)** اشاره به ضرب المثلی عربی هست به معنای اینکه وقتی کسی به مسافرت می‌رود، با پای خودش زمین را می‌کوبند که در اینجا از آن به **(ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ)** تعبیر می‌کنند. در این آیه شریفه وارد شده است که اگر ترسیدید که کفار در میان شما فتنه ایجاد کنند، نماز خوف بخوانید.

مرحوم محقق حلی (رضوان الله تعالی علیه) استاد «علامه حلی» که مرز میان متقدمین و متأخرین در فقه هستند، می‌فرماید:

«هو دال بمنطوقه على خوف العدو و بفحواه على ما عدا من المخوفات»

المعتبر في شرح المختصر، نویسنده: حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، ج ۲، ص ۴۶۲، مسئله:

كل أسباب الخوف يجوز معها القصر، و الانتقال إلى الإيماء مع الضيق

این آیه به ظاهر دلالت می‌کند بر «ان خفتم علی عدوکم الکفار» اما در مفهوم دلالت می‌کند بر اینکه شما هرجایی که ترسیدید، باید کوتاه بیایید. به بیان دیگر چهار رکعت نماز شما تبدیل به دو رکعت یا یک رکعت می‌شود.

همچنین «علامه حلی» شاگرد «محقق حلی» می‌گوید:

«کلّ أسباب الخوف يجوز معه فعل صلاة الخوف و شدّة الخوف، سواء كان من لص أو سبع أو غرق أو غير ذلك»

منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، نویسنده: حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ج ۶، ص ۴۳۲، باب الثانی: يجوز أن تصلّى صلاة شدّة الخوف جماعة، رجالا و ربانا

می‌گوید نماز خوف منحصر به جنگ نیست. اگر چنانچه چهار رکعت یا هشت رکعت نماز بخوانید، دزد متعرض شما و اموال شما می‌شود همانجا یک رکعت بخوانید و سریع حرکت کنید و از منطقه بیرون بروید.

همچنین اگر کسی در دریا افتاده است و احتمال غرق شدن دارد و وقت نماز رسیده است، در این حالت آقایان معتقدند که می‌تواند نماز خوف را با یک اشاره بخواند. در این صورت اگر نیت کند که نماز ظهر را قربة إلى الله خواندم و خود را در دریا تکان بدهد، نماز ظهر را خوانده است. همچنین اگر نیت کند که نماز عصر را قربة إلى الله خواندم و خود را در دریا تکان بدهد، نماز عصر را خوانده است.

او در این حالت دیگر شرایط نماز خواندن در حالت عادی را ندارد و غرق خواهد شد. حال در اینجا بحث مفصلی مطرح شده است که در جای خودش باید مطرح بشود.

مرحوم «علامه حلی» می‌گوید:

«علّق الحكم علی الوصف، فكان مشعرا بالعلیة»

حکم تعلیق بر وصف شده است و تعلیق حکم بر وصف مشعر بر علیت است.

تذکره الفقهاء، نویسنده: حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ج ۴، ص ۴۵۴، مسأله ۶۸۱:

کلّ أسباب الخوف يجوز معها القصر و الصلاة بالإيماء

در اینجا اگر کلمه کفار را آورده است، تعلیق بر کفار تعلیق بر اغلیت است. این مسئله اقتضاء بر عدم حکم در صورتی که کفاری در آنجا نباشد، نمی‌کند.

پرسش:

در اینجا منظور افراد دیگری غیر از کفار هستند؟!

پاسخ:

بله، در اینجا بحث، وصف غالب است و آقایان هم در مورد وصف غالب معتقدند که به هیچ وجه حکم را به حکم مورد نظر مقید نمی‌کند. مثل آیه:

(وَ رَبَائِكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ )

و دختر زنان شما، که با مادرش ازدواج کرده‌اید، و عمل زناشویی هم انجام داده‌اید.

سوره نساء (۴): آیه ۲۳

(حُجُورِكُمْ) وصف غالب است؛ غالباً زنانی که طلاق می‌گیرند فرزندان کوچک دارند. این زنان وقتی که با مرد دوم ازدواج می‌کنند، این بچه در آنجا زندگی می‌کند و بزرگ می‌شود.

معنای این مسئله این نیست که اگر چنانچه با زنی ازدواج کردید که یک پسر یا دختر ۱۴ ساله دارد، او به شما محرم نیست!! نه؛ اعم از اینکه این بچه در دامن شما بزرگ شود یا اینکه قبلاً در دامن شوهر سابق او بزرگ شده است، آن دختر برای شما محرم است.

در اینجا **(فی حُجُورکم)** به عنوان وصف غالب است؛ وصف غالب هم مورد را برای شما تخصیص نمی‌دهد. کلمه «کفروا» هم که در اینجا وارد شده است، به عنوان وصف غالب است و نمی‌تواند مورد را مقید کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته